



حیات ذلت‌بار

بررسی زوایای پنهان فعالیت‌های موسی آیت‌الله‌زاده اصفهانی

محمد خاکپور

مقدمه

کشور عزیز ما، در یکصد سال گذشته شاهد اتفاقات و رخداد‌های تاریخی عجیب و غریبی بوده است. گروه‌ها، جریان‌ها، شخصیت‌ها، افراد، بینش‌ها و گرایش‌های زیادی در فرآیند این اتفاقات فراز و فرود داشته‌اند که پرداختن به هر کدام از آنها بخشی از تاریخ این دوران است؛ و لاجرم برای فهم عمیق‌تر و دقیق‌تر آنچه بر ملت ما گذشت بر پژوهشگران تاریخ معاصر ایران واجب است که پیوسته این جریان‌ها، بینش‌ها، گرایش‌ها و افراد را بازخوانی کنند.

این بازخوانی از آن جهت اهمیت دارد که تاریخ‌نگاری دوران معاصر ایران به خصوص در دوره قاجاریه و پهلوی، به دلیل سیطره مطلق غرب‌گرایان وابسته به استبداد و استعمار و پژوهشگرانی که دستشان در دست رژیم سپاه قاجاری و پهلوی بود، متن رخداد‌های تاریخی این دوران را به نفع اصحاب زر و زور و تزویر مصادره و تاریخ را باب طبع جیره‌خواران استبداد و استعمار تدوین کردند. در چنین فضایی کارگزاران کارچاق‌کن



استعمار و عاقدان ذلت‌بارترین قراردادهای تاریخ بشر، مثل قرارداد رویتر، قرارداد انحصار توتون و تنباکو، قرارداد لاتاری (بلیط بخت‌آزمایی)، قرارداد تأسیس بانک شاهی انگلیس و بانک استقراضی روس در ایران، قرارداد معروف به وثوق الدوله، قرارداد کاپیتولاسیون و ده‌ها قرارداد ننگین دیگر، سرمداران تجدد و ترقی و پیشرفت و اصلاحات معرفی شدند و کسانی که در مقابل این خیانت‌ها سکوت نکردند و از استقلال، تمامیت ارضی، آزادی، عزت و هویت ملت ایران دفاع کردند یا شهید شدند یا در زندان‌های استبداد زیر قرون وسطایی‌ترین شکنجه‌ها قرار گرفتند یا ضد تجدد و ترقی و ضد آزادی و پیشرفت معرفی شدند.

عاقدان قراردادهای ذلت‌بار مثل آجودانباشی، میرزا ابوالحسن خان ایلچی، میرزا حسین خان سپه‌سالار، میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، میرزا آقاخان نوری، میرزا علی خان امین‌الدوله، میرزا حسن خان تقی‌زاده، میرزا حسن خان وثوق‌الدوله، میرزا علی خان امینی و ده‌ها خان و خان‌زاده و دوله‌ها و سلطنه‌ها، تجددطلب و آزادی‌خواه معرفی شدند و کسانی چون حاج ملاعلی کنی، میرزای شیرازی، شیخ فضل‌الله نوری، حاج آقا نورالله اصفهانی، سید حسن مدرس، شیخ محمدتقی بافقی و ده‌ها عالم مجاهد و مخالف با استعمار و استبداد و حامی استقلال و هویت و فرهنگ ایرانی، مرتجع، مستبد و ضد تجدد و ترقی معرفی شدند.

این وارونه‌نگاری در تاریخ معاصر ایران و امحای بخش اعظمی از مستندات می‌توانست خیانت بخشی از مورخین تاریخ دوران معاصر را افشا نماید، خود بخشی از ناگفته‌ها یا کم‌گفته‌شده‌های تاریخ دوران معاصر است که پرداختن به جزء جزء آن برای محققینی که دل در گرو عزت و سربلندی این مرز و بوم دارند حیاتی است.

یکی از چهره‌های مرموز و ناشناخته‌ای که امروزه دشمنان ملت ایران برای تخریب انقلاب اسلامی و بنیانگذار آن خمینی کبیر از آن استفاده می‌کنند، فردی است به نام «سید موسی موسوی اصفهانی معروف به آیت‌الله‌زاده اصفهانی». اگر چه این فرد در فرآیند تاریخ معاصر ایران و تاریخ انقلاب اسلامی حقیرتر و بی‌مقدارتر از آن است که درباره‌اش چیزی نوشته شود؛ لیکن چون دشمنان انقلاب اسلامی با سوءاستفاده از سابقه آخوندی و همچنین واسطه قربت این فرد با یکی از مراجع معروف تقلید شیعه در دوران معاصر، یعنی مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی او را یکی از مخالفان نظام جمهوری اسلامی و اخیراً نیز او را یکی از معارضان مذهب اهل بیت جلوه داده‌اند؛ و از آنجا که این فرد خود زمانی لباس روحانیت بر تن داشته و از این طریق ارتزاق می‌کرد

ولی به دلیل آلودگی‌های فکری و اخلاقی و مالی و خیانت‌هایی که به این لباس کرد از جرگه روحانیت خارج و اکنون با مخالفت با مذهب اهل بیت و پیوستن به حرام‌خواران وهابی و داعشی، ضد مذهب شیعه شده است و از آنجایی که سایتهای و پایگاه‌های اینترنتی ضد انقلاب مغز جوانان این مرز و بوم را با دروغ‌های عجیب و غریب بمباران تبلیغاتی می‌کنند، اقدام به نگارش این مقاله شد تا بر ملت ایران معلوم شود دشمنان این انقلاب و دشمنان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام به چه ذلتی گرفتار شدند که از هر عنصر بی‌مقداری مثل موسی اصفهانی که حتی در میان هم‌لباسی‌های خود نیز به فساد و بی‌بندوباری عقیدتی و سرسپردگی به ساواک شهرت داشت و کسی به وی نزدیک نمی‌شد، استفاده می‌کنند.

موسی آیت‌الله‌زاده کیست؟

سید موسی موسوی اصفهانی، معروف به آیت‌الله‌زاده اصفهانی، فرزند سید حسن^۱ او نوه مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی^۲ از مراجع بزرگ شیعه است. در سال ۱۳۰۹ ش/ ۱۹۳۰م در نجف اشرف متولد شد. بنابر نقل بعضی از منابع تاریخی، سید حسن موسوی در صف نماز جماعت به دست طلبه‌ای به نام شیخ علی قمی کشته شد.^۳ هنوز هم درباره علت کشته شدن پدر موسی از منابع تاریخی مدارک مستندی به دست نمی‌آید. شاید یکی از ریشه‌های کینه موسی اصفهانی از روحانیت و همچنین مذهب شیعه همین واقعه کشته شدن پدر وی به دست یک طلبه باشد!! موسی اصفهانی بنابر اظهارات خود، هفت

۱. برخی منابع موسی اصفهانی را نوه دختری آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی معرفی کرده‌اند. (یادگار امام حجته‌الاسلام والمسلمین حاج سید/ احمد خمینی به روایت/ اسناد ساواک، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۷).

۲. آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی در سال ۱۲۸۴ قمری در لنجان اصفهان دیده به جهان گشود. در ۱۳۰۸ هجری قمری از اصفهان به نجف هجرت و در حوزه نجف مشغول به تحصیل شد. ایشان یکی از پایه‌گذاران استقلال عراق بود و در راه مبارزه با استعمار انگلیس بسیار جدی بود. صدور فتوای آیت‌الله شیخ مهدی خالصی و دیگر عالمان نجف مبنی بر عدم شرکت در انتخابات مجلس مؤسسان، افکار عمومی مردم عراق را برانگیخت و باعث شد تا مردم، آشکارا مخالفت خود را با انتخابات اعلام کنند. مخالفت مردم و علمای عراق با انتخابات، باعث خشم مقامات انگلیس شد و از این رو، آیت‌الله خالصی را به حجاز تبعید کردند. در پی این عمل انگلستان، آیت‌الله اصفهانی و آیت‌الله نائینی در مقام اعتراض به تبعید آیت‌الله خالصی و نیز انتقاد به دولت دست‌نشانده عراق، درس‌های خود را تعطیل کرده و به سوی کربلا حرکت کردند و سرانجام توسط فرماندار شهر کربلا به ایران تبعید شدند. آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی، تا اوایل سال حیات خویش، در نجف اشرف فرماندار بود. وی در اواخر عمر، دچار ضعف مزاج گردید و به بیماری‌هایی مبتلا شد. برای در امان ماندن از گرمای شهر نجف، به کاظمین و سامرا رفت و در سال ۱۳۶۵ هجری قمری پس از ۲۵ سال مرجعیت شیعه در کاظمین وفات کرد. پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه نت:

<http://www.hawzah.net/fa/Mostabser/View/1944/>

۳. حوزه، مهر و آبان ۱۳۷۱، ش ۵۲، مصاحبه با آیت‌الله میرزا غلامحسین جعفری همدانی.



ماه پس از درگذشت پدرش به دنیا آمد و تا دوران نوجوانی در نجف اقامت داشت و بنا به گفته خود در سال ۱۳۳۲/۱۹۵۳ به اتفاق عمویش سید حسین، در حدود ۲۰ سالگی به ایران وارد شد و در تهران سکنی گزید.^۱

تحصیلات

یکی از قسمت‌های مخدوش زندگی موسی اصفهانی که با تناقضاتی همراه است وضعیت تحصیلی او می‌باشد. وی در مصاحبه با خبرنگار پروژه تاریخ شفاهی ایران در دانشگاه هاروارد، تحصیلات خود را این گونه بیان می‌کند:

من شاید سنم در حدود بیست سال بود که در نجف توانستم به درجه اجتهاد برسیم که تحصیلات فقه و اصول و زبان عربی اینها را تکمیل کردم. در سال ۱۹۵۵ (میلادی) دانشگاه تهران به من دکتری در حقوق اسلامی داد. بعد از آن در سال ۱۹۵۶ (میلادی) به فرانسه رفتم و از دانشگاه ادبیات سوربن مافوق لیسانس در ادب و زبان فرانسه گرفتم. در سال ۱۹۵۹ (میلادی) دکترای فلسفه گرفتم که موضوع تز من هم مقارنه بین صدرالدین شیرازی و دکارت بود. در سال ۱۹۵۹ (میلادی) بعد از گرفتن دکترای فلسفه به تهران برگشتم و در دانشکده تجارت، اقتصاد اسلامی درس می‌دادم.^۲

البته وی در همین مصاحبه ادعای قبلی خود مبنی بر حضور در فرانسه را فراموش می‌کند و اندکی بعد بیان می‌دارد که: «من از سال ۱۹۵۱ تا ۱۹۶۴ (میلادی) در ایران بودم.»^۳

این اظهارات متناقض نشان می‌دهد که موسی اصفهانی حتی در بیان مسائل معمولی زندگی خود گرافه گفته است. از یک طرف می‌گوید من در بیست سالگی به ایران آمدم که با احتساب سال تولد وی در ۱۹۳۰ می‌شود سال ۱۹۵۱ و در جای دیگری می‌گوید من در سال ۱۹۵۳ به تهران رفتم. بنابراین پذیرش قول وی مبنی بر این که یکی از مدارج تحصیلی را در فرانسه طی کرده است محل تردید می‌شود. همچنان که منابع تاریخی

۱. حبیب لاجوردی، پروژه تاریخ شفاهی ایران؛ دانشگاه هاروارد، ج ۳، مصاحبه با موسی اصفهانی، ۱۵ مه ۱۹۸۵، نوار شماره ۱ (در کتاب حزب ملیون به روایت اسناد ساواک در صفحه ۱۷۸ سکونت موسی اصفهانی پس از ورود به ایران در اصفهان ذکر شده و همچنین چگونگی دریافت مدارک دانشگاهی وی نیز با آنچه وی در مصاحبه با پروژه تاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد می‌گوید متفاوت است).

۲. حبیب لاجوردی، همان، ص ۱۶.

۳. همان، ص ۲۶.

نشان می‌دهد که تحصیل او در حوزه نجف اشرف نیز محل تردید است زیرا در هیچ یک از منابع حوزوی زمان، مکان، اساتید و هم‌دوره‌های وی در حوزه نجف به ثبت نرسیده است. موسی اصفهانی به رغم این که منسوب به یکی از مراجع بزرگ شیعه بود ولی به همین اعتبار که شأن تحصیلات حوزوی وی مجهول است، هیچ‌گاه مورد پذیرش حوزویان قرار نگرفت و همیشه با شک و تردید به رفتارهای وی نگاه می‌کردند. و شاید دومین دلیل کینه وی از روحانیت و مذهب شیعه همین باشد. چون در حوزه‌های علمیه، انتساب به شخصیت‌های بزرگ حوزوی به تنهایی شأن و منزلتی برای افراد به وجود نمی‌آورد.

آغاز فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی

بر مبنای بعضی از منابع تاریخی، موسی اصفهانی به رغم انتساب به خانواده مرجعیت و بر تن داشتن لباس روحانیت و ادعاهایی که در برخورداری از تحصیلات حوزوی می‌کرد، در ظاهر جوانی عیاش و بی‌بند و بار بود. سید هادی خسروشاهی می‌نویسد:

اینجانب دکتر موسی موسوی را شخصاً می‌شناسم. وی در آن زمان که معمم بود در عین حال ریش خود را به طور کامل می‌تراشید! و به فساد و ارتکاب مفاسد اخلاقی مشهور بود و اغلب با لباس روحانیت در مجالس عیاش و نوش شرکت می‌کرد.^۱

موسی اصفهانی به دلیل همین ویژگی‌ها، و هرزگی‌ها مورد لطف و توجه حسین علاء^۲ وزیر دربار شاهنشاهی قرار گرفت و توانست به این دربار راه پیدا کند.^۳ وی ضمن عضویت در حزب ملیون^۴، مدتی در سمت استادیار در دانشگاه تهران مشغول

۱. سید هادی خسروشاهی، *امام خمینی و جمال عبدالناصر*، تهران، اطلاعات، ۱۳۹۴، ص ۲۰۸.
 ۲. حسین علاء در سال ۱۲۶۱ در تهران متولد شد و ریاست دفتر وزارت امور خارجه، وزیر فؤادعامه و تجارت، وزیر مختار ایران در اسپانیا، امریکا و فرانسه، نمایندگی مجلس شورا، رئیس هیئت‌مدیره و مدیر کل بانک ملی، وزیر بازرگانی، وزیر دربار، سفیر ایران در امریکا، وزیر امور خارجه و مقام نخست‌وزیری در سال ۱۳۲۹ از جمله سوابق و مسئولیت‌های اوست. وی در سال ۱۳۴۳ در سن ۸۲ سالگی درگذشت. (منوچهر نظری، *رجال پارلمانی ایران از مشروطه تا انقلاب*، تهران، فرهنگ معاصر، ص ۵۸۳).
 ۳. *یادگار امام، حاج سید احمد خمینی*، همان، ص ۱۰۷.
 ۴. احزاب در ایران که از دوره مشروطه رسمیت پیدا کرده‌اند به دو گونه بوده‌اند. احزاب دولتی که بنا بر دستور نظام سیاسی حاکم تأسیس و با اشاره آن تعطیل می‌شدند و احزاب غیر دولتی که سر در آخور بیگانه داشته‌اند. یکی از اقدامات امریکا پس از کودتای ۲۸ مرداد دستور تأسیس حزب در ایران بود که در سال ۱۳۳۸ با تأسیس دو حزب «ملیون» و «مردم» عملاً به انجام رسید؛ (گروه نویسندگان مرکز بررسی اسناد وزارت اطلاعات، *حزب ملیون به روایت اسناد ساواک*، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۸).





به کار شد^۱ و در سال ۱۳۳۹ در دوره بیستم مجلس شورای ملی با کسب ۱۴۷۳۱ رأی از مجموع ۱۵۸۲۷ رأی به نمایندگی مردم لنجان به مجلس شورای ملی راه یافت.^۲ وی در سال ۱۳۴۲ بعد از فاجعه کشتار طلاب در مدرسه فیضیه قم، بدون توجه به این جنایت عظیم شاه در مراسم تبریک^۳ عید مبعث شرکت نموده و عید را به شاه تبریک گفت.^۴ موسی اصفهانی به دلیل تزلزل شخصیتی، فساد مالی و فساد اخلاقی پس از عدم موفقیت در دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی، فهمید که تاریخ مصرف او در دربار پهلوی به پایان رسیده و دیگر در دربار جایگاه رفیعی ندارد و او را فقط برای تخریب چهره مذهب و روحانیت به درون خود راه داده بودند. به ناگاه تغییر چهره داد و سر به مخالفت با دولت گذاشت و با مخالفین دولت هم‌صدا شد و در خرداد سال ۱۳۴۳ پس از آنکه مبالغی وجه نقد از بانک‌ها و افراد مختلف به صورت قرض و یا به واسطه چک بی‌محل دریافت کرده بود قادر به پرداخت آن نشد و به علت تعقیب قضایی بابت صدور چک و سفته بی‌محل و کلاهبرداری، به عراق و از آنجا به مصر فرار کرد.^۵ اسناد به دست آمده از ساواک نیز از اوضاع بسیار بد مالی او حکایت دارد.^۶

وی پس از استقرار در قاهره، ضمن اعلام موجودیت جریانی به نام «نهضت آزاد»، نمایش جدیدی به راه انداخت و به ظاهر علیه رژیم شاه اقدام به فعالیت کرد. موسی اصفهانی در خصوص چگونگی تیرگی روابط خودش با شاه می‌گوید:

در دورانی که در ایران و در مجلس بودم علیه استبداد شاه صحبت می‌کردم، با امینی سخت مبارزه کردم، با علم سخت مبارزه کردم، با شریف‌امامی مبارزه کردم. من در جریان ۱۵ خرداد در ایران بودم و یکی از عللی که با شاه روابطم به هم خورد موضوع ۱۵ خرداد بود. من روز ۱۶ خرداد با شاه دیدار کردم و روز ۱۵ خرداد علا را که وزیر دربار بود را دیدم و شنیدم که عباس مسعودی می‌گفت که شاه قرار است خمینی

۱. یادگار امام، حاج سید احمد خمینی، همان.

۲. منوچهر نظری، همان، ص ۱۱۰.

۳. از دوران قاجار به بعد، نمایش سلام رسمی دربار با تشریفات بیشتر و هزینه‌های زیاد برگزار می‌شد و این مراسم را هر سال در سه عید نوروز، عید مبعث و عید غدیر انجام می‌دادند که با حضور امرای ارتش، نخست‌وزیران و وزیران و سفرا و استانداران، رجال مهم کشور، نمایندگان مجلس، مدیران مؤسسات دولتی و ملی، مدیران جراید، اعضای انجمن شهر و رؤسای اصناف در محل معین که اکثراً در کاخ مجلل گلستان بود برگزار می‌شد. (سید علی میرنیا، فرهنگ مردم، تهران، هما، ۱۳۶۹، ص ۴۰)

۴. گروه نویسندگان مرکز بررسی اسناد وزارت اطلاعات، همان، ص ۱۷۸.

۵. یادگار امام، حاج سید احمد خمینی، همان، ص ۱۰۷؛ سید هادی خسروشاهی، امام خمینی و جمال عبدالناصر، تهران، اطلاعات، ۱۳۹۴، ص ۲۰۸.

۶. سیر مبارزات امام خمینی به روایت اسناد ساواک، ۱۳۸۶، ج ۱۸، ص ۱۹۷.



و بعضی دیگر را اعدام بکنند و من به عباس مسعودی گفتم شاه مگر می تواند مراجع را اعدام کند؟ و کم کم روابطم با شاه تیره شد. چون دیدم اگر در داخل مبارزه کنم یا من را می کشد یا زندانی می کند و از جهت هم مبارزه باید هم داخل کشور باشد و هم بیرون کشور لذا من بهتر دیدم در خارج از کشور مبارزه را اداره کنم. من قبل از اینکه با شاه بهم بزخم از جهت اینکه نماینده مجلس بودم و از جهت اینکه نوه مرجع تقلید بودم بسیار با او ملاقات داشتم. در سال ۱۹۶۴ میلادی مخالفت من با حکومت شاه به مرحله جدی رسید و من ایران را به مقصد قاهره ترک کردم و با عبدالناصر ملاقات کردم و با او درباره تشکیل یک حکومت یا یک هیئت مرکزی ایران آزاد در قاهره مذاکراتی کردم و در آنجا حزب جمهوری اسلامی را اعلام کردم. با آمادگی عبدالناصر برای استفاده از آزادی خواهان اروپا و در اختیار قرار دادن رادیو آزادی برای آنها؛ در سال ۱۹۶۵ من با ابوالحسن بنی صدر در پاریس دیدار کردم و او حاضر شد با همکارانش به قاهره بیاید. از طرفی ناصر قشقایبی را که او هم در پاریس بود را برای تشکیل یک جناح نظامی برای تشکیلات ایران آزاد به قاهره آورد. اما با قبول نکردن عبدالناصر با برخی شروط من از قاهره به عراق مراجعه نمودم.^۱

دروغ گویی موسی اصفهانی در مورد مخالفت با شاه و به هم زدن با دربار به خاطر واقعه ۱۵ خرداد از آنجا آشکار می شود که او بعد از این واقعه در مراسم سلام عید مبعث در دربار که در تاریخ ۱۳۴۲/۹/۲۳ یعنی نه ماه پس از فاجعه کشتار مدرسه فیضیه و شش ماه پس از واقعه خونبار ۱۵ خرداد برگزار می شود، حضور پیدا می کند و این عید را به شاه تبریک می گوید.

او بعدها بخشی از عقاید خود را همراه با اساسنامه نهضت و حزب خود برای امام خمینی (ره) به نجف می فرستد اما چون امام (ره) از ماهیت وی خبر داشت آن را بدون جواب گذاشت و اعتنایی به وی نکرد. موسی اصفهانی که در مصر نمی تواند نظر جمال عبدالناصر را جلب کند تصمیم گرفت به فرانسه برود. در سفر به فرانسه، به علت درخواست دادستان عمومی تهران، در ۲۵ شهریور ۱۳۴۳ به اتهام صدور چک بی محل

۱. حبیب لاجوردی، همان.

۲. سید موسی اصفهانی آشنایی خود با حضرت امام را قبل از سال ۱۳۳۳ (۱۹۵۵ میلادی) بیان می کند و ادعا دارد که در بسیاری از مواقع در نجف به باران حضرت امام (ره) کمک نموده است. (همان)



توسط پلیس فرانسه دستگیر و به مدت ۵ ماه در زندان فرانسه حبس می‌شود و سرانجام در اثر حمایت جمعی از دانشجویان به رهبری قطب‌زاده و بنی‌صدر، دادگاه فرانسه با صدور رأی برائت او را از زندان آزاد می‌کند. پس از آزادی، به عراق رفته و در طول این مدت بسیار سعی کرد خود را به آیات عظام و مراجع تقلید از جمله امام (ره) نزدیک کند.^۱ موسی اصفهانی در تاریخ شفاهی هاروارد مدعی است که آشنایی وی با حضرت امام قبل از سال ۱۳۳۵ (۱۹۵۵ میلادی) است البته مشخص نیست اولاً چگونه و به چه دلیل با امام آشنا شد و ثانیاً چگونه کسی که به ادعای خود در این ایام مشغول تحصیل در فرانسه بوده است با امام آشنایی داشته است. همچنین ادعا دارد که در بسیاری از مواقع در نجف به یاران حضرت امام (ره) کمک نموده است. لیکن کسانی که در آن دوران در نجف اشرف در خدمت امام بوده‌اند این ادعا را خلاف واقع و دروغ می‌دانند و بر این نظرند که موسی اصفهانی از نظر مبارزان روحانی مقیم نجف عنصری مشکوک، مرموز و وابسته به حزب بعث و غیر قابل اعتماد بود. از این رو از هر گونه ارتباط با وی خودداری می‌ورزیدند.

تلاش برای ارتباط با امام خمینی (ره)

استاد سید حمید روحانی در کتاب *نهضت امام خمینی (ره)* از چگونگی تلاش رژیم بعث عراق برای نفوذ در بیت امام خمینی (ره) می‌نویسد:

حزب بعث حاکم بر عراق به خوبی دریافت که خمینی نفوذناپذیر است و مستقیم و غیر مستقیم نمی‌توان در او تأثیر و نفوذی داشت از این رو، بر آن شدند که به جای صرف نیرو برای راه‌یابی به بیت امام (ره) و نفوذ در او تلاش خود را برای تحت نفوذ قرار دادن نیروهای جوانی که در کنار امام (ره) قرار داشتند به کار اندازند و با نفوذ در آنان نقشه‌های خود را پیاده کنند؛ و به این منظور، رژیم عراق رفع هرگونه مشکل برادران روحانی را از نظر ویزا، اقامه و گذرنامه به همکاری با آن رژیم و تیمور بختیار منوط می‌کرد و عوامل و ایادی به اصطلاح ایرانی رژیم عراق و بختیار مانند موسی اصفهانی و بعضی از عناصر حزب توده مدام در نجف پرسه می‌زدند و هر روز با یکی از برادران مبارز روحانی تقاضای دیدار و گفت‌وگو داشتند تا با وسوسه‌های شیطانی بتوانند آنان را فریب دهند

۱. یادگار امام، حاج سید/احمد خمینی، همان، ص ۱۰۷.



و آلت دست خود سازند. به یاد دارم که بختیار چند بار برای من پیام فرستاد و درخواست ملاقات کرد، حتی یک‌بار نامه‌ای به زبان عربی برایم رسید که نویسنده آن خود را دانشجوی عراقی معرفی کرده بود و نوشته بود: «برای پاره‌ای مسائل لازم است با شما دیداری داشته باشم» آنگاه آدرسی در بغداد داده بود تا با او تماس بگیرم. پس از تحقیق معلوم شد که نشانی مزبور یکی از خانه‌های سری عوامل تیمور بختیار است. موسی اصفهانی نیز برای دیدار و گفت‌وگو با من و برادران مبارز روحانی نجف تلاش‌های گسترده‌ای کرد که هرگز کامیاب نشد.^۱

رژیم بعث عراق از نقطه ضعف برخی توانست بهره گیرد و آنان را بر آن دارد که با دستیاری موسی اصفهانی نشریه‌ای به نام نهضت روحانیت بیرون آورند که البته با واکنش شدید امام(ره) و برادران متعهد روحانی روبه‌رو شد و شکست خورد، لیکن رژیم عراق با همکاری موسی اصفهانی به نشر آن ادامه داد و نشریه‌ای شد در خدمت ارتجاع و استعمار که پیوسته علیه نهضت روحانیت و خط امام(ره) کارشکنی می‌کرد و سیاست غیر اسلامی رژیم عراق را به نام «نهضت روحانیت ایران» تبلیغ می‌کرد.^۲

نام سید موسی اصفهانی از آن حیث در نهضت امام خمینی در بعضی جاها آورده می‌شود که ساواک تلاش می‌کند به هر طریقی این عنصر بدنام و منفور را به نوعی به امام خمینی منسوب و به خیال خود از این طریق به حیثیت امام لطمه وارد سازد. بنابراین در اسناد مرتبط با وی، از او به عنوان یکی از کسانی یاد می‌شود که با حضرت امام خمینی(ره) و شهید سید مصطفی خمینی در ارتباط بوده است. حضرت امام خمینی(ره) در سال ۱۳۴۴ وارد شهر بغداد در عراق شدند، پس از ورود به کاظمین رفتند، پس از دو روز اقامت در کاظمین به سمت شهر سامرا مشرف شدند و پس از زیارت کوتاه عازم کربلای معلی گشتند و پس از چند روز اقامت در کربلا به نجف رفتند و در آنجا اقامت گزیدند.^۳ پس از ورود امام به عراق ساواک در گزارش‌های خود آورده است که سید موسی اصفهانی جزء افرادی بوده که در هیئت استقبال حضور داشته است از جمله در مراسم استقبال از امام در کاظمین نیز به حضور نامبرده اشاره شده است. طبیعی است عنصری مثل موسی اصفهانی که از هر فرصتی برای خودنمایی بهره‌برداری می‌کند ممکن است در چنین صحنه‌هایی حضور یافته و خود را به نمایش بگذارد. چنان که این فرد پس از

۱. سید حمید روحانی، نهضت/امام خمینی، تهران، عروج، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۵۸۷.

۲. همان، ص ۵۸۸.

۳. همان، ص ۱۵۹ و ۱۶۲.



ورود امام به عراق تلاش کرد خود را به ظاهر وارد یک برنامه منسجم مبارزاتی با محوریت امام خمینی نماید و به همین اعتبار نیز سعی می‌کرد به هر طریق ممکن به امام نزدیک شود و خود را یک مبارز ضد شاه معرفی کند. لیکن هر چه بیشتر تلاش می‌کرد کمتر توفیق یافت تا جایی برای خود در میان نزدیکان امام پیدا کند. امام از ماهیت آلوده نامبرده آگاهی داشت لذا هیچ‌گاه به او اعتماد نکرد و او را به حضور نپذیرفت.

البته او در مراسم عمومی که امام حضور داشت مثل اغلب مردم شرکت می‌کرد و می‌کوشید به گونه‌ای خود را منسوب به امام نشان دهد اما بی‌اعتنایی امام سبب نومیدی و یأس وی شد. ساواک هم همین حضور و غیاب‌ها را مبنای پیوست او به امام گزارش می‌کرد.

موسی اصفهانی که از نزدیکی به امام ناامید شد تلاش کرد با برقراری رابطه با نزدیکان امام از جمله مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی به اهداف خود نزدیک شود حتی دیدارهایی نیز با آن شهید داشت لیکن مرحوم حاج آقا مصطفی با هوش سرشاری که داشت متوجه اهداف وی بود و هیچ‌گاه به او اجازه نداد که از این دیدارها سوءاستفاده نماید.

در کتاب *بازتاب‌ها و پیامدهای رحلت اسرار آمیز آیت‌الله مصطفی خمینی به روایت اسناد* گزارش‌هایی از ارتباط اشخاص مختلف با آن شهید آمده است که برخی از آنها دور از واقعیت است. از جمله نوشته شده است:

... «امام خمینی (ره) و سید مصطفی در عراق با افراد گوناگونی ارتباط داشتند که در گزارش‌های ساواک و خاطرات یاران امام به عده‌ای از آنها اشاره شده است که عبارت است از: سید محمود دعایی، سید حمید روحانی، شیخ حسن علی کروی، شیخ محمدعلی املائی، علی‌اکبر محتشمی‌پور، سید حسن بجنوردی، سید موسی آیت‌الله‌زاده اصفهانی و...» در صفحه ۹۶ این کتاب تصریح شده است که: «از دیگر افرادی که با سید مصطفی ارتباط نزدیک داشتند و در راستای مبارزه جلسه‌های متعددی را تشکیل می‌دادند، موسی آیت‌الله‌زاده اصفهانی، دکتر محمد صادقی، محمدعلی مولوی عربشاهی بودند. در یکی از گزارش‌های ساواک در تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۴۴ آمده است، مصطفی خمینی پسر آیت‌الله خمینی، آیت‌الله‌زاده اصفهانی، دکتر محمد صادقی که در نجف اشرف سکونت دارند با یکدیگر ارتباط داشته و تصمیم دارند مبادرت به

چاپ مجله‌ای به نام جمهوریّت در عراق بنمایند.^۱

باید گفت دیدار شهید حاج آقا مصطفی خمینی با موسی اصفهانی یا افرادی چون مولوی عرب‌شاهی و غیره در هیچ یک از اسناد مبارزاتی نهضت امام خمینی به عنوان دیداری فکری و تشکیلاتی مطرح نشده است کما این که آن شهید هیچ نسبت مبارزاتی و تشکیلاتی با اغلب دیدار کنندگانی که ممکن بود با اهداف خاصی به نزد وی بیایند، نداشت.

ساواک این گونه گزارشات را عموماً برای تخریب چهره امام و نزدیکان وی منتشر می‌کرد تا اعتماد مردم و روحانیت و حوزه‌های علمیه را مخدوش و مشوش سازد. به عنوان مثال در کتاب *زندگینامه و مبارزات آیت‌الله مصطفی خمینی به روایت اسناد آمده است:*

رابطه سید مصطفی با آیت‌الله زاده اصفهانی، تا زمان شروع تلاش‌های تیمور بختیار علیه رژیم پهلوی در عراق برقرار بود، ولی از آن پس به دلیل عدم همراهی امام و حاج آقا مصطفی با تیمور بختیار که رابطش موسی آیت‌الله زاده اصفهانی بود محدود و در نهایت قطع گردید.^۲

در حالی که برخلاف گزارش‌های ساواک، ارتباط شهید مصطفی با موسی اصفهانی چه پیش از آمدن تیمور بختیار به بغداد و چه پس از آن ارتباطی عادی و عمومی و دور از همکاری‌های سیاسی و مبارزاتی بود.

پذیرش تابعیت عراق، ارتباط با تیمور بختیار و حزب بعث

موسی اصفهانی در سال ۱۳۴۵ پس از اخذ شناسنامه عراقی و قبول تابعیت آن کشور به عنوان استادیار دانشگاه بصره مشغول به کار شد. وی در مصاحبه با خبرنگار «پروژه تاریخ شفاهی ایران» مجدداً با گزافه‌گویی‌های خود تلاش می‌کند از این دوران برای خود سابقه مبارزاتی درست کند. او می‌گوید:

با روی کار آمدن رژیم بعث بیشتر توانستیم علیه حکومت ایران فعالیت کنیم. و من به مدت ۲ سال از رادیو بغداد تحت عنوان جمهوری خواهان ایرانی چه می‌خوانند و چه می‌گویند سخنرانی کردم. با بسته شدن قرارداد الجزایر وقتی که روابط ایران و عراق بهتر شد دیگر نتوانستیم

۱. سجاد راعی گلوچه، *بازتاب‌ها و پیامدهای رحلت اسرارآمیز آیت‌الله مصطفی خمینی به روایت اسناد*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۱، ص ۴۵ و ۹۶.

۲. سجاد راعی گلوچه، *زندگی‌نامه و مبارزات آیت‌الله سید مصطفی خمینی*، تهران، عروج، ۱۳۸۹، ص ۹۷.





از رادیو بغداد صحبت کنم در همان ایام هفته نامه‌ای با عنوان نهضت روحانیت منتشر کردم. در سال ۱۹۶۸ میلادی در دانشگاه بصره مشغول تدریس شدم که در آنجا توسط ساواک مورد ترور ناموفق قرار گرفتم و پشتم و دستم مورد اصابت گلوله قرار گرفت و البته در آن حادثه یکی از اساتید دانشگاه بصره به نام عبدالرزاق مسلم استاد فلسفه دانشگاه که همراهم بود کشته شد؛ که پس از این کار مردم دیدند که ضارب سوار فولکس واگن کنسولگری سفارت ایران در بصره شد و فرار کرد و مردم فردایش به کنسولگری حمله کردند و اعتراض کردند.^۱

موسی اصفهانی در زمان حضور در عراق ملاقات‌هایی با مخالفین شاه، از جمله تیمور بختیار^۲ انجام داد و همواره مورد اعتماد مقامات عراقی بود. اما حضرت امام (ره) هرگز حاضر نشد با بختیار و یا دست‌نشاده‌اش در مبارزات همکاری نماید.

تیمور بختیار یکی از مخالفان دولت پهلوی بود که با همکاری دولت عراق به فعالیت می‌پرداخت. حزب بعث عراق از تیمور بختیار برای ایجاد و سازماندهی سازمان امنیت عراق استفاده کرد و او توانست در مدت کوتاهی یک سازمان جهنمی در آن کشور ایجاد کند. با آمدن تیمور بختیار در عراق مشکلات امام چند برابر شد زیرا او در ایجاد رابطه با آن حضرت بسیار پافشاری می‌کرد اما ایشان حتی برای یک لحظه هم اجازه ملاقات به او نداد؛ این در حالی بود که او با مراجع دیگر چون آیات عظام حکیم، شاهرودی، خوبی، صدر، بغدادی و دیگران ملاقات و ارتباط برقرار نموده بود اما اینها کافی نبود و او برای سرنگونی حکومت شاه نیازمند حمایت حضرت امام بود. در این میان سید موسی اصفهانی، در تکاپوی جلب نظر امام و حاج آقا مصطفی برای ملاقات با تیمور بختیار برآمد، که نتیجه‌ای نداشت... وقتی که تیمور بختیار در جلب نظر امام مستأصل شد، به یاران امام پیشنهاد داد که ما به شما اسلحه می‌دهیم و شما مجاز به هر کاری هستید...^۳

موسی اصفهانی در همکاری با بختیار در عراق از طرف وی مأموریت داشت تا شرایط

۱. حبیب لاجوردی، همان.

۲. پایه‌گذار ساواک در ایران.

۳. خاطرات سال‌های نجف، خاطرات حجت‌الاسلام سید هادی موسوی، تهران، عروج، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۸۰.

ملاقات بین امام و تیمور بختیار را فراهم سازد ولی هیچ‌گاه به اهداف خود نرسید.^۱ از جمله مسائلی که موجب گردید تا مرحوم شهید مصطفی خمینی دیگر حاضر به ملاقات با موسی اصفهانی نشود ارتباط وی با تیمور بختیار بود.

در کتاب *زندگی‌نامه و مبارزات آیت‌الله سید مصطفی خمینی* چنین آمده است:
در مقطعی از اجرای برنامه گفته شد، تیمور بختیار که در صدد تشکیل جبهه آزادی‌بخش از تمام نیروهای مخالف رژیم در عراق به رهبری خود بود، از طریق موسی آیت‌الله‌زاده اصفهانی که واسطه‌اش بود، پیشنهاد همکاری و حمایت از وی در رادیوی نهضت روحانیت به حاج آقا مصطفی داده شد که به طور قطعی رد گردید و حتی برنامه اجرا شده توسط سید محمود دعایی مدتی تعطیل گردید.^۲

در حقیقت به رغم تلاش اشخاص منحرف و آلوده مانند بختیار برای جذب نیروهای مذهبی، هیچ‌گروه مذهبی اصیلی به بختیار نپیوست. تنها یک روحانی بدنام به نام موسی اصفهانی نوه مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی بود که به دلیل اختلاف مالی با رژیم ایران به عراق آمده بود، نه به دلیل اختلاف عقیدتی و ایدئولوژیک. گفته می‌شد که او اختلاس‌هایی کرده و به همین دلیل تحت تعقیب است، او به محض ورود به بغداد در اطراف بختیار قرار گرفت.^۳

موسی اصفهانی در سراسیمه خفت و ذلت

ابراهیم یزدی در کتاب *خاطرات جریان تبعید امام (ره)* از عراق به پاریس می‌نویسد:
ما چون زودتر از هواپیما پیاده شده بودیم و باری هم نداشتیم موقعی به جلوی باجه میز مأمور رسیدگی رسیدیم که تقریباً خلوت بود و توانستیم به سرعت خارج شویم. آن طرف باجه در محل راهروی خروجی، دوستان همه منتظر بودند. چند نفر دیگر هم بودند که مرتب فیلمبرداری می‌کردند جمعاً شاید بیست نفر به استقبال آمده بودند. من جز چند نفر بقیه را نمی‌شناختم از میان قیافه‌های آنها آقای موسی اصفهانی‌زاده نوه مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی را شناختم. فوراً جلو آمد و خود را کنار آقای خمینی قرار داد، در حالی که فردی مرتب عکس می‌گرفت

۱. علی‌اکبر ذاکری، *طلوع خورشید*، قم، بوستان کتاب، ۱۳۹۱، ص ۳۶۲.

۲. سجاد راعی گلوجه، *همان*، ص ۱۰۲؛ علی‌اکبر ذاکری، *همان*، ص ۳۶۷.

۳. سید محمود دعایی، *گوشه‌ای از خاطرات حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمود دعایی*، تهران، عروج، ص ۸۲.



و فیلم برمی داشت. این فرصت طلبی مرا سخت ناراحت کرد. می دانستم هدف آنها از این عکس گرفتن ها چیست. به یاد آوردم که چند سال قبل نشریه ای به نام نهضت روحانیت در عراق چاپ می شد که راجع به تمام مراجع در آن مطالبی بود جز آقای خمینی^۱.

موسی اصفهانی در عراق به یک مهره کاملاً مطیع و سرسپرده به حزب بعث تبدیل می شود. او دامنه خیانت خود به ملت ایران را از درون دربار پهلوی به درون کثیف ترین سازمان امنیتی منطقه یعنی استخبارات حزب بعث می کشاند. آنچه از اسناد به دست می آید حکایت از آن دارد که همکاری موسی اصفهانی با حزب بعث جنبه های امنیتی بسیاری داشته است. از جمله موارد همکاری بین او با حزب بعث را می توان سرکوب سران انقلابی در عراق نام برد.

در این ارتباط در اسناد ساواک چنین آمده است:

در جریان بحران روابط ایران و عراق و اقدامات غیر انسانی حزب بعث، موسی صدر علیه زمامداران عراق فعالیت هایی را در لبنان آغاز کرد و شورای عالی شیعیان جلساتی تشکیل و رفتار مقامات عراقی را نسبت به شیعیان مورد بحث قرار داد و متعاقباً موسی صدر ضمن مخابره تلگرافی به عنوان جمال عبدالناصر رئیس جمهوری مصر از وی خواست که اقداماتی نسبت به رفع فشار از شیعیان و حوزه علمیه نجف به عمل آورد. مشارالیه در سال ۴۸ ضمن نامه ای به عنوان میرزا هادی عبادی طالقانی در تهران نوشته و اعلام داشته حزب بعث عراق با همکاری موسی آیت الله زاده اصفهانی توطئه ای علیه جان او ترتیب داده بودند لیکن یکی از رهبران توطئه مطلب را فاش کرد و وی از مهلکه جان سالم به در برد.^۲

این خیانت تا آستانه انقلاب اسلامی ادامه پیدا می کند.

موسی اصفهانی و فعالیت های او علیه انقلاب اسلامی

موسی اصفهانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ایران آمد؛ سابقه و عملکرد سوء گذشته وی، موجب کناره گیری عناصر انقلابی از او شد. وی پس از آنکه نتوانست منصب و مقامی از حضرت امام خمینی (ره) بگیرد، نسبت به انقلاب کینه پیدا کرد و مجدداً به

۱. ابراهیم یزدی، شصت سال صبوری و شکوری؛ ۱۱۸ روز در نوفل لوشاتو، ج ۳، نسخه دیجیتال، ص ۶۹.
 ۲. یاران امام به روایت اسناد ساواک؛ امام موسی صدر، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۸۴.

عراق رفت. وی در اواخر دهه شصت سفرهایی به برخی کشورهای اروپایی و امریکا نمود. او فعالیت علیه انقلاب اسلامی را با انتشار برخی جزوات و کتب شروع کرد. در دوران جنگ تحمیلی بارها از رادیو بغداد به تبلیغات علیه میهن اسلامی و مردم مسلمان ایران پرداخت.

اصفهرانی پیوسته در صدد مطرح کردن خود به عنوان رهبر شیعیان شمال امریکا بوده است.^۱ لذا پس از پیروزی انقلاب اسلامی با تأسیس مرکزی در امریکا به نام مجلس عالی اسلامی کالیفرنیا به عنوان رئیس آنجا قرار گرفت و با انتشار چند کتاب مانند/ *یران در ربع قرن، انقلاب محنت بار و جمهوری دوم* نسبت به عقائد شیعه و پیرامون علمای شیعه و همچنین انقلاب اسلامی و امام خمینی به شبهه پراکنی مشغول شد. وی با زیر سؤال بردن «اندیشه ولایت فقیه» آن را از تفکرات امام خمینی دانسته و بیان نمود که هیچ یک از علمای قبل از حضرت امام قائل به اندیشه حکومت اسلامی و ولایت فقیه نبوده‌اند.^۲ موسی اصفهرانی پس از سقوط صدام و نابودی حزب بعث سر از وهابیت و عربستان سعودی درآورد و به یکی از مبلغان افراطی مبارزه با مذهب شیعه تبدیل شد. او که تمام عمر نکبت بار خود را مزدور اصحاب زور و زر و تزویر بود امروز از پایگاه وهابیت عربستان سعودی و شبکه‌های وابسته به آن ندای بیداری شیعه سر می دهد.



۱. یادگار امام؛ حاج سید احمد خمینی، همان، ص ۱۰۷.
۲. حبیب لاجوردی، همان، مصاحبه با موسی اصفهرانی.